



پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۴

وطن امروز | شماره ۴۲۱۷

فرهنگ وهنر

به عبارت دیگر ان

شاهنامه کتاب حکمت است

این کتاب فردوسی، کتاب حکمت است. کما اینکه می‌گویند «حکیم ابوالقاسم فردوسی... آیا

گردآورنده:تقی دزاکام

اسلامی مطرح است یا حکمت اوستایی و زردشتی؟ هر کس نگاه کند، خواهد دید که اینجا حکمت اسلامی مطرح است. داستان گذشتگان را آورده، اما حکمت اسلامی را بیان کرده است. او یک حکیم اسلامی است و مفاهیم اسلامی را بیان کرده است. نه آنجا که خودفردوسی حرف می‌زند،هیچ نشانه‌ای از اخلاق اوستایی، نه از طبقات اوستایی و نه از آن اعتقاد و خدایان اوستایی وجود ندارد. بالاخره، همان دوگانگی که حالا ورود دارد، وجود ندارد. مگر کسی بگوید که «و در اوستا، توحید را دیده است.» بسیار خب؛اگر چنین باشد، که همان حرف ما است! ما هم می‌گوییم: «همه ادیان، توحیدی‌اند.» به هر حال، فردوسی در اینجا دارد حکمت توحیدی قرآنی را بیان می‌کند.

سیدعلی حسینی میراث‌ات/کتاب باید هلو باشد
انتشارات مهرا اهل قلم – صفحه ۶۳

پاکستان؛ شیرین کده زبان پارسی

در پاکستان نام‌های خیابان‌ها و محلات، اغلب فارسی‌صورت‌اصلی کلمات قدیم است.خیابان‌های بزرگ «دو طرفه را «شاه‌راه» می‌نامند؛ همان که ما امروز «توبان» می‌گوییم. بنده برای نمونه و محض تفریح دوستان، چند جمله و عبارت فارسی را که در آنجاها به‌کار می‌برند و واقعاً برای ما تازگی دارد، در اینجا ذکر می‌کنم که ببینید زبان فارسی در زبان ار دو چه موقعیتی دارد. نخستین چیزی که در سر بعضی کنجکاوی‌برانگیز بوده‌اند و بلیت‌فروشی خوبی داشت اما ایران اداره راهنمایی و رانندگی بر سر کوچاهی که نباید از آن اتومبیل بگذرد، می‌نویسد: «عبور ممنوع» و این هر دو کلمه عربی است اما در پاکستان گمان می‌کنید تابلو چه باشد؟ «آوبند».

تاکسی‌ای که مرا به کنسولگری ایران در کراچی می‌برد کمی از کنسولگری گذشت.خواست به عقب برگردد، یکی از پشت سر به‌او فرمان می‌داد. در چنین مواقعی ما می‌گوییم: «عقب، عقب، عقب، خب!» اما آن پاکستانی می‌گفت: «وایس، وایس، بس!» و این حرف‌ها در خیابانی زده شد که به «شاه‌راه ایران» موسوم است. این مغازه‌هایی را که ما «فنادی» می‌گوییم و معلوم نیست چگونه کلمه قند، صیغه مبالغه و صفت شکر قند برایش پیدا شده و بعد محل آن را قنادی گفته‌اند، آری این دکان‌ها را در آنجا «شیرین‌کده» نامند.

آنچه ما هنگام مسافرت «اسباب‌ناثیه» می‌خوانیم، در آنجا «سامان» گویند. «سلام» البته در هر دو کشور «سلام» است اما وقتی کسی به ما لطف می‌کند و چیزی می‌دهد یا محبتی ابراز می‌دارد، ما اگر خودمانی باشیم می‌گوییم: «ممنونم، مشکرم».اگر فرنگی‌مآب باشیم می‌گوییم «مرسی» اما در آنجا، کوچک و بزرگ، همه در چنین موردی می‌گویند: «مهربانی». آنچه ما «شلوار» گوییم در آنجا «پاجامه» خوانده می‌شود. قطار «سریع‌السیر» را در آنجا «تیزخرام» می‌خوانند!

جالب‌ترین اصطلاح را در آنجا من برای مادرزن دیدم. آنها این موجودی را که ما مرادف یا دیو و غول آورده‌ایم «خوش‌دامن» گفته‌اند. واقعاً چقدر دلپذیر و زیبستا!

محمدابراهیم باستانی پاریزی
از پاریز تا پاریس – صفحه ۱۳۳

آیت‌الله حائری یزدی و بنیانگذاری حوزه علمیه قم

آیت‌الله حائری یک بار در سال ۱۳۳۷ ق، زمانی که سلطان آباد را به قصد مشهد مقدس ترک کرده بود، حوزه درس فروت قم را از نزدیک دیده و گویا افسوس خورده بود. بار دیگر به دعوت تنی چند از علمای قم و برای زیارت مرقد حضرت معصومه علیها‌السلام به این شهر رفت. در این سفر بود که با پافشاری روحانیان قم برای مهاجرت به حوزه علمیه قم رویه‌رو شد. درخواست خیر او از قرآن با منظور و مطلوب علمای قم موافق درآمد. گفتنی است در این زمان، قم، از حوزه تعلیم و تعلم، بسان آنچه در اسفهان، مشهد، تهران و سپس سلطان‌آباد وجود داشت، برخوردار نبود. حضور عالمانی چون شیخ ابوالقاسم کبیر قمی، شیخ مهدی فیلسوف، میرزا محمد ارباب، شیخ محمدرضا شریعتمدار ساوجی و میرزا جوادآقا ملکی تبریزی، بسنده تجدید حیات حوزه علمیه قم نبود.هم‌اینان به این باور رسیده بودند که با توجه به مقتضیات محلی، رونق چنین پایگاهی منوط به مهاجرت عالمی بزرگ و صاحب نفوذ به این شهر است. حتی کوشش‌های میرزااحمدفیض قمی بازرگ‌دادیندن کاربری او مدرسه دارالشفا و فیضیه و ایجاد رونق نسبی به این حوزه، آنان را از این باور دور نکرده بود.

حاج شیخ در رجب ۱۳۴۰/اسفند ۱۳۴۰ و فروردین ۱۳۰۱ سلطان‌آباد را ترک و برای همیشه به قم مهاجرت کرد. این اقدام منجر به بنیان حوزه علمیه قم در تاریخ معاصر شد. آیت‌الله مؤسسی/حاج‌شیخ تصمیم خود را به اطلاع شاگردانش رساند. بسیاری از شاگردان و خواهدگان او در پی استاد راهی قم شدند.روح‌الله یکی از آنان بوده و سیداحمد خواساری، سیدمحمدرضا گلپایگانی و محمدعلی راکی در زمره دیگر ملازمان و همراهان.

هدایت‌الله یهبودی/ الف لام خمینی
مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی – صفحات ۳۹ و ۴۰

حضرت امام حسین^ع:

کسی که برای جلب رضایت مردم، موجب غضب خدا شود، خداوند او را به مردم وامی‌گذارد.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:محمد آخوندی
مدیرعامل:زغمان‌کیبابی
سردبیر:سید علیدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۲۲۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۲۸۲
نمبر: ۶۶۴۱۳۲۷۳
پيامرسان: vataneerouz@
پست الکترونیک: info@vataneerouz.ir
چاپ: موسسه جام‌چم برتر بر نا
توزیع: نشر گستر امروز:۶۱۹۲۳۰۰

گفت‌وگوی «وطن امروز» با پدram پورامیری، کارگردان فیلم کمدی «صدام»

شوخی با هیولا

فیلم‌ها و فیلمنامه‌های قبلی، هر کدام از مولفه‌ها به‌کدام‌شان تعلق داشت، اما آنها وقتی هم تصمیم گرفتند جداگانه فیلم بسازند هر ۲ سراغ کمدی‌های عامه‌پسند رفتند که هر قدر هم در آنها بشود مؤلفه‌های خاص و ویژگی‌های تازه دید، به هر حال در یک قالب شناخته‌شده قرار می‌گیرند.

طبیعتاً هر گفت‌وگویی که با حسین دوماری یا پدram پورامیری در شرایط حال حاضر، یعنی وقتی آنها نخستین فیلم مستقل‌شان را ساخته‌اندانجام‌شود،سرکی به‌این‌موضوع تصاویر در شرایط حال حاضر، یعنی وقتی آنها نخستین فیلم مستقل‌شان را ساخته‌اندانجام‌شود،سرکی به‌این‌موضوع

چطور شد این همکاری به پایان رسید؟

فیلم حسین دوماری زودتر از فیلم دوست همیشگی‌اش پدram پورامیری اکران شد و ما با او گفت‌وگویی داشتیم که در آن بخشی از این مسأله همکاری و پس از آن جدا شدن‌شان را توضیح می‌داد. دوماری می‌گفت آنها هنوز هم باهم دوست و برادر هستند و فیلمسازی جداگانه‌شان ربطی به روابط فردی‌شان ندارد. حالا ما با پدram پورامیری که اکران فیلمش به تازگی آغاز شده، درباره زمانی که آنها از هم جدا نشده بودند هم سوال کردیم. علاوه بر آن، اینکه چه شد یک فیلمساز جدی سینمای اجتماعی، سمت ژانر کمدی آمد، ایده پرداختن به موضوع صدام، خونخوارترین دشمن مردم ایران در تاریخ معاصر از کجا پیدا شد و مسألت مختلف دیگری مثل سنن و سال بازیگران فیلم نسبت به نقش‌های‌شان، نسبت قهرمان قصه با مفهوم وطن و مورد کلی‌تری تحت عنوان به پایان رسیدن دوران کمدی‌های عامه‌پسند هم در این گفت‌وگو که در ادامه می‌خوانید مطرح شده است.

■ **آقای پورامیری! چند وقت پیش با دوست شما حسین دوماری در روزنامه «وطن امروز» گفت‌وگویی کردیم و از ایشان این سوال پرسیده شد که چطور شد شما و پدram پورامیری که همیشه به‌طور مشترک فیلمنامه می‌نوشتید و کارگردانی می‌کردید، حالا از هم جدا شده‌اید؟ حالا که قرار است با شما درباره فیلم «صدام» گفت‌وگو کنیم، درباره دلیل جدایی‌تان از همدیگر**

نمی‌پرسیم اما سوال دیگری باقی مانده است؛ اینکه اساساً در آن سال‌ها چطور شما می‌توانستید با هم کار کنید؟

این خیلی عجیب و خاص به نظر می‌رسد که ۲ نفر با فکر و ذهن‌های مستقل بتوانند کار مشترک انجام بدهند و طبیعتاً تشخیص برای ما سخت می‌شود که بدانیم آن فیلم با فیلمنامه‌ها را باید متعلق به کدام‌شان دانست؟

ما از قدیم و از دوران نوجوانی با هم دوست بودیم. در دبیرستان با هم درس خواندیم، با هم تجربه کردیم، با هم فیلم دیدیم، با هم کتاب خواندیم و به یکسری نقاط مشترکی رسیدیم. درک همسانی پیدا کرده بودیم که این مسأله‌ای که شما

گفتید از جهت جنگ و دعوای احتمالی و اینکه فیلم‌ها و فیلمنامه‌ها برای کدام‌مان بود، پیش نمی‌آمد. ما به یک مدلی بین خودمان ۲ نفر رسیدیم که چه حالا و چه در حوزه نوشتن یا حوزه کارگردانی همدیگر را می‌فهمیدیم و می‌توانستیم ایده‌های‌مان را به واسطه هم کامل‌تر کنیم. این اما اصلاً به آن معنا نیست که با همدیگر چالش نداشتیم یا بحث نمی‌کردیم و سسریعاً به نتیجه می‌رسیدیم. به هر حال ما ۲ فکر بودیم. الزاماً ۲ نفر بودن یک وقت‌هایی کار را سبک‌تر نمی‌کند. گاهی تو یک نظری داری و او یک نظری دیگر. ما درست است از جهت فکری با هم نقاط مشترکی داشتیم ولی آقای دوماری جدا مثل خودش فکر می‌کرد و من هم جدا مثل خودم فکر می‌کردم. ما اینها را برای بهتر شدن کار به هم می‌رساندیم. یعنی اینطور نبوده که مثلاً همه چیز به راحتی یا با تفاهم خیلی زیادی بود. به اینها اتفاقاً به‌عنوان خوبی کار دارم اشاره می‌کنم. یعنی وقتی ما ۲ نفریم، خب باید یک فرقی بین‌مان وجود داشته باشد. ما ۲ کله و ۲ فکر داریم و این شکلی کار را پیش می‌بردیم که به هر حال لحظاتی بحث داشتیم، چالش داشتیم، البته چالش کاری و بحث کاری تا به نتیجه مطلوب برسیم.

■ **اگر مایل بودید صافانه به این سوال جواب بدهید که زور کدام‌تان بیشتر بود؟ اصلاً حرف آخر را چه کسی می‌زد؟**
بالاخره یک جاهایی ممکن بود توافق به راحتی حاصل نشود. آن را هم به یک سازوکاری رسانده بودیم که در واقع یک مطرح مشترک می‌گرفتیم و آن موقع دیگر نتیجه حاصل می‌شد و می‌رفتیم و انجام می‌دادیم. یعنی اینکه زورکی می‌چربید مهم نبود یا باید بگویم اصلاً زور‌آزمایی نبود. بالاخره ما آدم‌هایی نبودیم که دنبال به کرسی نشاندن حرف خودشان باشند. برای پیشبرد کار، برای اینکه کار بهتر شود، ۲ آدم بودیم که با هم بحث می‌کردیم. از یک جایی به بعد یک فاز مشورتی داشتیم. یعنی اصلاً یک جاهایی به هم مشورت می‌دادیم که ببینیم نتیجه خوب چه می‌شود. ■ **ظاهر قبل از «یادگار جنوب» تصمیم گرفته بودید که بعد از آن فیلم، هر کدام مستقل از هم کار کنید.**

بله! دقیقاً همین‌طور است. اینکه چنین تصمیمی قبل از آن کار مشترک گرفته شد، خیلی مهم است. ما قبل از یادگار جنوب تصمیم گرفتیم جدا شویم و یادگار هم قرار بود آخرین فیلم مشترک‌مان باشد.

■ **چطور شد هر ۲ شما کمدی رفتید؟**

کاملاً اتفاقی بود. یعنی اینکه هماهنگ‌شده باشد، یا هر چیز دیگری واقعاً این‌طور نبود.

■ **خود شما که سمت کمدی رفتید، دلیل‌تان چه بود؟ دلایل‌مانی داشتید؟**

من به اقتضای اینکه این قصه‌ام را باید در جهان کمدی روایت می‌کردم تا بهتر بتوانم حرف فیلم را بزمن و فیلم را جلو ببرم، احساس می‌کردم باید این قصه و این اتفاق در جهان کمدی رخ بدهد. یعنی زبان روایتش کمدی باشد. ■ **شما فیلم‌تان را برخلاف آقای دوماری به جشنواره آوردید. نترسیدید بالاخره با این جور فیلم‌ها که عامه‌پسند به حساب می‌آیند، در جو جشنواره برخورد خوبی نشود؟ یا نترسیدید چنین روی فروش فیلم تأثیر بگذارد؟**
واقعاً نترسیدیم. خدا را شکر جشنواره برای ما بد جلو نرفت. پرفروش‌ترین فیلم جشنواره بودیم و کلی از کارمان استقبال شد. کلی اتفاقات خوب افتاد و از مردم بازخورد گرفتیم و انگیزه گرفتیم.

■ **مطابق شواهدی که وجود دارد و باز کردن‌شان در اینجا بحث ما را مفصل می‌کنند، دوره کمدی، حداقل در این مقطع زمانی در حال تمام شدن است. یعنی در حال حاضر سیاست‌گذاری‌ها به سمتی می‌رود که سبک‌های دیگری از سینما مطرح‌تر شوند. شاید شما و آقای دوماری و بعضی دوستان دیگر جزو آخرین کسانی بودید که در این مقطع از اوج کار کمدی وارد این ژانر شدید. اگر فضا تغییر کند، شما به کار جدی با اجتماعی برمی‌گردید؟**

ببینید!ا من فیلمسازم و راستش بر اساس قصه‌هایم تعیین می‌کنم که کار را کمدی بسازم یا جدی. باید ببینم کدام سبک و ژانر بهتر به کار من نشیند و مخاطب با آن می‌تواند همذات‌پنداری کند. باید ببینم یک قصه، در کدام لحن اگر روایت شود، تأثیر بیشتری خواهد گذاشت. آن وقت تصمیم می‌گیرم که در چه سبکی باید کار کنم.

■ **همین ایده صدام که شما را به سمت کمدی سوق داد از کجا آمد؟ چون هر کسی قبل از**

اینکه فیلم را ببینند، وقتی می‌فهمد درباره چه چیزی ساخته شده، کنجکاو می‌شود. اصل خود موضوع برای



نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۲۲۲
تلفن: ۶۶۴۱۳۲۸۲
نمبر: ۶۶۴۱۳۲۷۳
پيامرسان: vataneerouz@
پست الکترونیک: info@vataneerouz.ir
چاپ: موسسه جام‌چم برتر بر نا
توزیع: نشر گستر امروز:۶۱۹۲۳۰۰

هر کسی احتمالاً هیجان‌انگیز و جالب است. این خیلی سخت است بگویم ایده از کجا آمد چون به هر حال هر نویسنده و هر فیلمسازی یکسری کدهای مشخصی دارد و دنبال یک چیزهایی می‌گردد و یک چیزهایی دغدغه‌اش هستند. او با آنها کلنجار می‌رود و درون‌شان را واکاوی می‌کند تا یک سوژه پیدا کند. بعد سوژه را تبدیل می‌کند به فیلمنامه. درباره صدام بخشی از آن، روایت تاریخ معاصر است.

■ **شما درگیری ذهنی‌تان صدام بود یا یک چیز دیگر در ذهن‌تان بود و بعد گفتید با صدام این را می‌توانم نشان بدهم؟**

نه، نه! خود همین صدام و بدل‌های صدام دغدغه‌ام بود. چطور شد تصمیم گرفتید از خودش فاصله‌بگیرید و ماجرا را با بدلش دنبال کنید؟ فکر نمی‌کنم در ایران برداختن به موضوع صدام ممنوعیت یا تابویی داشته باشد.

نه! نابویی ندارد ولی خب بر اساس قصه این‌طور انتخاب کردم. ببینید، بخش‌هایی از ماجرای فیلم صدام روی واقعیت جلو می‌رود و روی ریل حقیقت تاریخ افتاده و جلو می‌رود. اما از جایی به بعد فیلم دارد قصه خودش را روایت می‌کند. فیلم می‌گوید این اتفاقات واقعی رخ داد ولی اینها هم پشتش بود. یعنی داستان‌هایی در رس واقعیت وجود دارد. چون به هر حال سوژه، سوژه منتهی درباره مهم‌ترین و تأثیرگذارترین روزهای تاریخ معاصر ما است که برای همه‌مان ارزشمند و مهم است و برای همه ما پر از رشادت و پر از خون و پر از غیرت و مردانگی است.

■ **یعنی می‌خواستید صدام را مضحکه بکنید؟**

من در این فیلم درباره بدل صدام صحبت می‌کنم ولی خود صدام هم یک جاهایی مضحکه می‌شود، خصوصاً جایی که بدلش می‌رود و زندانی‌ها را از آزاد می‌کند. ما داریم به قهرمان فیلم‌مان می‌گوییم دمش گرم، چقدر مردانگی بلد است. شما همانجا اگر دقت کنید، قرآن در دستش دارد و قرآن می‌خواند. این است که دارد به آنجا می‌رود و اسرای ایرانی را آزاد می‌کند و ما که دانیم او بدل است، خود او را ستایش می‌کنیم. من صدام را به قدری نشان دادم که عین آنچه در واقعیت تاریخی اتفاق افتاد، باشد.

■ **ولی صدام واقعی و تاریخی خیلی بیشتر از چیزی بود که در اینجا دیدیم.**

بله! شما به‌عنوان فیلمساز می‌خواهی قصه خودت را روایت کنی و برای روایت هر قصه نمی‌توانی کل زندگی صدام را داشته باشی. شاید هزاران ساعت فیلم بشود از زندگی صدام درآورد اما تو می‌آیی و روایتی را کی انتخاب می‌کنی؟ می‌گویی فلانی. یعنی شبیه‌ترین بدل صدام، قصه زندگی او را جلو می‌بری و او دیگر راوی فیلم تو شده است. ■ **من فکر کردم آن لحظه‌ای که در زندان صدام و بدلش از کنار هم رد می‌شوند حقیقی بوده.**

من قصه زندگی هم برایش افتاده باشد.

■ **ما در این فیلم تلاش یک نفر برای برگشتن به وطنش را می‌بینیم. این نکته مدنظر‌تان بود یا تصادفاً در فیلم چنین درون‌پایه‌ای ایجاد شد؟**

این کاملاً عمدی و آگاهانه است. اگر به فیلم دقت کنید شخصیت اصلی ما اول می‌خواهد به ایران بیاید، بعد می‌خواهد از دست آدم‌های صدام فرار کند، بعد بازمی‌گردد و آن رشادت‌ها را از خودش نشان می‌دهد و اسرا را آزاد می‌کند و در نهایت این ۴۸ مسأله‌اش وطنش است.

■ **زوج پریناز ایزدیار و رضا عطاران به‌عنوان کسانی که در آستانه ازدواج هستند، با توجه به سن و سال این بازیگرها مناسب بود؟ این را می‌پرسم چون غیر از کار شما، در خیلی از فیلم‌های سال‌های اخیر هم همین‌طور است. مثلاً پژمان جمشیدی که الان در واقعیت ۴۸ ساله است، در خیلی از فیلم‌ها تازه می‌خواهد ازدواج کند. به نظر می‌رسد سینمای ما در کشف و تربیت و ارائه جوان‌اول‌های جدید و جذاب مشکل دارد.**

باید این نکته مهم و اساسی را در نظر بگیریم که سینمای ما وجود دارد اما در فیلم ما روایت طوری است که اینها سال‌هاست دارند با هم در یک قول و قرار می‌پیش می‌روند ولی نتوانسته‌اند ازدواج کنند و به خاطر این هم سن‌شان بالا رفته است. یعنی در جبر شرایط جوری گیر افتاده‌اند که نتوانسته‌اند ازدواج کنند و سن‌شان بالا رفته است. اگر شما دقت کرده باشید، گریم خانم ایزدیار حتی بالاتر از سن اکتون‌شان است و پیرتر شده‌اند.

■ **حالا یک سوآلی می‌پرسم که کمی جنبه انتقادی دارد. خود شما فیلم‌تان را برای چه رده سنی و چه افرادی توصیه می‌کنید. چون مصرف مواد مخدر و بعضی صحنه‌های خشن در فیلم وجود دارد.**

آن صحنه‌ها در نسخه جدیدی که الان دارد اکران می‌شود، خیلی کم شده است. حالا به این شکل دایره مخاطبان فیلم ما طبیعتاً گسترده‌تر است. ان‌شاء‌الله که مردم ببینند و دوست داشته باشند؛ چون واقعاً تمام تلاش‌مان را کردیم که به شعور مخاطب عزیزمان که تنها سرمایه‌ودارایی این سینماست احترام بگذاریم و در واقع یک فیلم آبرومند روان و دلچسب بسازیم که ببینند و لذت ببرند.

برجام آموخته‌است و همین‌طور ذهنیت درستی که از شخصیت متر-لزلز و غیرقابل اعتماد رئیس‌جمهور فعلی آمریکا دارد، تا حدودی آماده است ایده‌ها و راهکار‌های جدید برای مقابله با تحریم‌ها را بشنود.

باید این نکته مهم و اساسی را پذیرفت که جامعه ایرانی یک جامعه پویا و هوشمند است. اگر هنوز بخشی از جامعه به مذاکرات چشم-دوخفته‌اند، شاید به این دلیل است که راهکار جایگزینی را ننشیده یا ندیده‌اند یا دست‌کم نتایج و اثرات مثبت اقدامات انجام‌شده برای خنثی‌سازی تحریم‌ها برای آنان تبیین نشده است. شاید لازم است بخش مهمی از انرژی‌ای که صرف اثبات بدعهدی طرف مقابل می‌شود، برای تشریح ایده‌ها و راهکار‌های جایگزین گذاشته شود.

مذاکره کلید نیست

هسته‌ای خود را برچینند. تنها عاملی که می‌تواند طرف آمریکایی را متقاعد کند تحریم‌ها را لغو کند، کاهش اثرگذاری تحریم‌ها بر اقتصاد ایران است. متأسفانه باید پذیرفت فضای افکار عمومی نشان می‌دهد باوجود تجربه مهم برجام‌ما بخش مهمی از جامعه ایرانی همچنان معتقدند مذاکره و لغو تحریم‌ها تنها راه‌حل است. یعنی با وجود اینکه تجربه برجام، بدعهدی طرف آمریکایی و غیرقابل اعتماد بودن آنها را اثبات کرد اما متأسفانه یک راه‌حل ایده‌ جایگزین به‌صورت اصولی و قانع‌کننده برای جامعه تبیین و تشریح نشد و این موضوع باعث شد با وجود تردی‌های جدی نسبت به اثربخشی مذاکرات اما همچنان بخش زیادی از جامعه ایران چشم به مذاکرات داشته باشند.

برخی معتقدند یکی از دلایلی که جامعه ایرانی به راه‌حل



گزارش

ادامه از صفحه اول

ایده اول که «لغو تحریم» را تنها راه‌حل می‌داند و ایده دوم که «خنثی‌سازی تحریم» را اصولی برای قانع آمدن بر اثرات تحریم‌ها بر اقتصاد کشور می‌داند.

البته طرفداران ایده دوم، موضوع مذاکره را مطلقاً نفی نمی‌کنند

و اتفاقاً معتقدند اگر قرار است تحریم‌ها لغو نشود، تنها راه آن کاهش اثرات و تبعات تحریم روی اقتصاد ایران است. به معنی

دیگر، پیش‌فرض طرفداران این ایده این است که تا زمانی که

تحریم‌ها روی اقتصاد ایران کار می‌کند، طرف آمریکایی تحت

هیچ شرایطی حاضر به لغو آنها نیست، ولو ایران همه برنامه